

اهمیت شناخت فرهنگ در ترجمه با استناد بر چند نمونه

مهتاب صابونچی*

استادیار دانشکده زبانهای خارجی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال،
تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۰۹/۰۹، تاریخ تصویب: ۹۶/۰۵/۰۱، تاریخ چاپ: مرداد ۱۳۹۶)

چکیده

تفاوت‌های فرهنگی و گوناگونی مفاهیم زبانی، بسیاری از مترجمان را وامی‌دارد تا برای حفظ معنا و پیام متن اصلی، کل ساختار جمله را جمله را دگرگون کنند. به واقع، آنان متن‌ها را بازآفرینی می‌کنند: این دگرگونی ممکن است در ساختار دستور زبان متن پدیدآید و یا با برابرگزینی واژه‌هایی فراتر از جایگزین‌های معمول و متداول بیانجامد.

سوال اینجاست که مترجم تا کجا می‌تواند ریخت و ساختار جمله‌ها را قربانی معنای اصلی متن مبدأ کند؟ آیا این مسئله به خویشاوندی زبانی و فرهنگی دو زبان نیز مرتبط است؟ آیا کار مترجم جدا از برگردان واژگان، واسطه‌گری فرهنگی نیز خواهد بود؟ و سرانجام آیا می‌توان زبان یک کشور را بدون در نظر گرفتن جامعه و فرهنگش فراگرفت و آنرا گفتاری جداگانه دانست؟ در غیراین صورت یک مترجم به غیر از یادگیری زبان یک کشور باید به فراگیری و درک مفاهیم فرهنگی آن کشور نیز مبادرت ورزد؛ چرا که چنانچه او به فرهنگ آن - در تمامی ابعادش - اشراف کافی نداشته باشد، گرفتارابهامات بی‌شماری خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: ترجمه، فرهنگ، زبان، متن.

مقدمه

عبارات عموماً دارای بار فرهنگی خاص خودشان هستند، حال مترجم فرای از برگردان کلمات باید آن‌بار فرهنگی را یافته و سپس آنرا با زبانی شیوا و روان ترجمه و تفسیر نماید. مترجمان باید به فرهنگ ملتی که زبانشان را ترجمه می‌کنند اشراف کافی داشته‌باشند چرا که آن‌ها به‌نوعی به واسطه‌گری فرهنگی مشغولند.

برگردان فارسی آثار نویسنده‌های اسپانیایی زبان که از نسخه‌های انگلیسی آن استخراج شده، نمونه‌هایی‌اند که در آن فقر آشنایی با عنصر مهم «فرهنگ» اسپانیایی زبانان - چه بسا به‌سبک آمریکای‌لاتینی - را نشان می‌دهد. آیا بهتر نیست رمان‌های نویسندگان اسپانیایی زبان توسط مترجمانی که به‌زبان اسپانیایی تسلط دارند ترجمه شود؟ آیا آن‌ها به فرهنگ و سنت اسپانیایی‌زبانها اشراف بیشتری ندارند؟ شکی نیست که یک ترجمه مستقیم به‌مراتب دقیقتر و قابل اطمینان‌تر از ترجمه‌ای است که برگرفته از متن ترجمه شده می‌باشد.

اصولاً برای فهم دقیق یک متن حقوقی، ادبی، هنری، تاریخی، اقتصادی، سیاسی، مذهبی و غیره؛ نه تنها باید به‌فراگیری مفاهیم کلی واژه‌های موضوع پرداخت، بلکه باید با فرهنگ مرتبط با آن نیز آشنا شد.

بی‌گمانه تنها با تکیه بر دانش فرا گرفته از دانشگاه نمی‌توان مهارت لازم برای این حرفه را کسب کرد. افزون بر این فراتراز تمرین و ممارست، شاه کلید اصلی؛ همان شناخت فرهنگی جامعه‌ای است که به آن زبان صحبت می‌کنند.

با استناد به مثالهای عینی، در این مقاله، به‌اجمال به‌این موضوع پرداخته شده‌است. از آن‌جا که در بسیاری مواقع، تفاوت‌های ذاتی دو زبان و گوناگونی طیف‌های فرهنگی آن، انتقال پیام را دشوار می‌کند، پافشاری بر ترجمه دقیق برای اصالت دادن به‌نویسنده ممکن است ترجمه پیچیده‌ای را بوجود بیاورد که درکش برای خواننده دشوار باشد. از طرفی برخی اصالت را به‌خواننده داده و تلاش می‌کنند تا مفهوم را به‌شکلی قابل درک‌تر به‌خواننده منتقل کنند، از این رو تمایل ندارند که ساخت‌های صوری و معانی ناآشنا را وارد زبان مقصد کنند. به‌این نوع ترجمه، ترجمه ارتباطی یا ترجمه آزاد می‌گویند. بزرگ‌ترین مشکل در این گونه ترجمه‌ها این است که با متن اصلی فاصله بسیار دارد.

شاخه‌های گوناگون فرهنگ

به‌طور کلی «فرهنگ» پدیده پیچیده‌ای است، آمیخته‌ای از آداب و رسوم، اندیشه، هنر، و

شیوه زندگی که طی تجربه تاریخی اقوام شکل می‌گیرد و قابل انتقال به نسل‌های بعدی است. مجموعه‌ای از آگاهی‌های فردی درباره هنر، ادبیات، علم، سیاست، و مانند آن‌ها که کسی برای ارتقای فکری و پرورش خود می‌آموزد. به منظور رسیدن به ترجمه‌ای خوب، دانستن زمینه‌های متعددی از فرهنگ از جمله آداب و رسوم، اندیشه، شیوه زندگی، هنر، ادبیات، علم، سیاست، و مانند آن‌ها... برای مترجم ضروری است.

«فرهنگ» شاخه‌های گوناگونی دارد که یک مترجم خوب باید کم‌وبیش با آن‌ها آشنا باشد. ناآشنایی و ناآگاهی از زمینه‌های گوناگون فرهنگ مبدا و نداشتن اطلاعات عمومی کافی موجب می‌شود که مترجم گرفتار خطاهای فاحش شود، در ادامه نمونه‌های این تبعات را بیشتر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

تبعات عدم آشنایی با بسترهای تاریخی هنگام ترجمه

یکی از شاخه‌های مهم فرهنگ تاریخ است. تاریخ و شناخت بستر تاریخی یک اثر ادبی، نقش بسزایی در ترجمه درست آن اثر دارد.

درباره بسیاری از رمان‌هایی که درونمایه‌های تاریخی دارند، شناخت و آگاهی از بستر تاریخی‌شان، رویکرد نویسندگان آن‌ها به تاریخ، و سهم آن‌ها در تاریخ قاره‌شان، برای خوانندگان این رمان‌ها امری لازم است.

از دید نویسنده این مقاله، آشنایی با بستر تاریخی وقایع رخ داده در یک کتاب، بخشی از دانش فرهنگی مترجم به حساب می‌آید و بر مترجمی که احساس مسئولیت و وجدان کاری دارد، واجب است.

از دیگر نکاتی که یادآوری آن در این باره مهم می‌نماید، ضبط درست نام‌های تاریخی است. برای نمونه بسیاری از نام‌های تاریخی، از جمله نام‌های اسلامی و ایرانی، در زبان‌های فرنگی ضبط متفاوتی دارند و مترجمان باید به هنگام نقل آنها به فارسی دقت نموده و صورت صحیح آن‌ها را ضبط کنند. برای نمونه، باید ¹Aleppo را حلب، ²Avicenna را ابن سینا، ³Averros را ابن رشد، ⁴Macedonia را مقدونیه، و ⁵Tyre را صور ضبط کرد.

1. Aleppo
2. Avicenna
3. Averros
4. Macedonia
5. Tyre

بنابراین عدم توجه و برخورداری دانش کافی از مسائل تاریخی و دیگر موارد فرهنگی، تبعات غیرقابل‌انکاری را در رسیدن به ترجمه‌ای بد و غیر قابل قبول به بار خواهد داشت. مترجم ناآشنا با تاریخ، ظرایف زبانی و... با چه ضعف‌هایی در ترجمه روبه‌رو می‌شود.

بررسی موضوع با استناد بر دو نمونه

در دو نمونه نخست که هر دو از ادبیات امریکای لاتین انتخاب شده‌اند، تاریخ سیاسی و اجتماعی دو کشور مکزیک و کلمبیا در بطن رمان نهفته‌است.

رمان «مرگ آرتمیو کروز»^۱، اثر کارلوس فونتس، دوره‌ای طولانی از تاریخ مکزیک را توصیف می‌کند، و به بحث‌هایی درباره جریان انقلاب اخیر می‌پردازد. هرچند داستان و شخصیت‌های اصلی رمان غیرواقعی‌اند، ولی به شخصیت‌ها و رویدادهای واقعی اشاره می‌شود و کل رمان، به‌رغم شگرد و ساختارش، فضایی بسیار واقعگرا دارد. آرتمیو کروز و دیگران به‌صورت شخصیت‌هایی به‌شدت کلیشه‌ای ارائه می‌شوند، اما با توجه به‌شناختی که از تاریخ مکزیک داریم، کلیشه‌ها باور پذیرند. فونتس به‌روند و جزئیات تاریخ مکزیک آگاه است و از خواننده نیز همین را می‌طلبد. هرچند داستان با مجموعه ناپیوسته‌ای از عقب‌گرد (فلاش بک)‌ها روایت می‌شود- که گاه گیج‌کننده‌اند، شاید همان قدر گیج‌کننده و ناپیوسته که تاریخ مکزیک انقلابی - با این حال، قرار دادن بخش‌های ویژه‌ای از زندگی آرتمیو کروز در برش‌های ویژه‌ای از تاریخ مکزیک، از سوی نویسنده، امری تصادفی نیست. فونتس، به‌این ترتیب، با توصیف نیروها و اوضاع دوره‌های ویژه و تاثیر محتمل بر مردی به‌نام کروز، به‌شرح برهه‌های مختلف تاریخ مکزیک می‌پردازد.

از سوی دیگر صد سال تنهایی^۲ گارسیا مارکز، با وجود خیال‌پردازی‌ها و رئالیسم جادویی‌اش، بریستر تاریخ کلمبیا شکل گرفته‌است. جنبه ویژه‌ای که در رمان مورد توجه قرار گرفته، ماهیت دو حزب حاکم و درگیری‌های مسلحانه است. در این باره، نویسنده می‌کوشد دو نظر عمده را مطرح کند. نخست آن که دو حزب می‌کوشند نماینده دو جهان‌بینی مشخص باشند، ولی بیشتر هواداران و آن‌هایی که در قرن نوزدهم درگیر جنگ‌های بی‌پایان داخلی‌اند، هیچ ایده مشخصی درباره انگیزه یا هدف از جنگ ندارند. در بیشتر موارد، شرکت کنندگان در

۱. ترجمه فارسی اثر یاد شده: مرگ آرتمیو کروز، ترجمه مهدی سبحانی، تهران، نگاه، ۱۳۸۳

۲. صد سال تنهایی، ترجمه بهمن فرزانه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶

این نبردها دنباله‌رو رهبر پرتحرکی چون سرهنگ آئورلیانو بوئندیا که شاید هیچ هدف روشنی ندارد، مگر حفظ حقوق و امتیازات خود، یا انتقام گرفتن از حریف در چرخه مداوم حمله و ضدحمله شکست است.

نکته ی دوم، به نظر گارسیا مارکز، این است که محافظه کاران و لیبرال ها با وجود همه مناقشه‌ها و اختلاف‌ها، در باورهای اصولی و پیشینه اجتماعی رهبران تفاوت چندانی با هم ندارند.^۱

فرهنگ و ترجمه آثار فلسفی

همان‌طور که در تعریف «فرهنگ» آمد، بخش بزرگی از فرهنگ و مفهوم آن، شامل باورها، الگوهای اندیشه، دانش، اعتقاد و اخلاق می باشد. به طور کلی اگر در علوم اجتماعی و انسانی، شاخه‌ای از علم را جستجو کنیم که شامل همه موارد گفته شده باشد، به «فلسفه» می‌رسیم. بحث ترجمه آثار فلسفی، به ویژه فلسفه سیاسی را با نقل قولی از آقای رسول نمازی (ز. ۳۶۱)؛ پژوهشگر مدرسه عالی علوم اجتماعی پاریس آغاز می‌کنیم:

«هنگامی که از عدم دقت در ترجمه آثار فلسفه سیاسی و نیاز مبرم به تصحیح آن‌ها سخن می‌گوییم، معمولاً مخاطب ناآشنا با نوعی نباوری با موضوع برخورد می‌کند؛ از نظر او ترجمه‌های فارسی موجود در صورتی که «معنای اثر را به‌خواننده منتقل کنند، از شرایط لازم برخوردارند و تاکید بر تصحیح چنین آثاری تنها می‌تواند نشأت گرفته از نوعی کمال‌گرایی بی‌دلیل باشد. این شیوه نگاه به مترجمان هم منتقل شده است؛ گاهی صرف آشنایی با یک زبان خارجی، پیش نیاز لازم و کافی برای ترجمه آثار فلسفی تصور می‌شود و مترجمان، بدون آگاهی از سترگی عملی که در پیش رو دارند، دست به ترجمه می‌زنند. این طرز فکر آن چنان شایع است که حتی بسیاری از آثار فلسفه سیاسی از زبانی غیر از زبان اصلی نگارش، و بی‌مراجعه به نسخه زبان اصلی ترجمه می‌شوند و ما با آثاری مواجه می‌شویم که مترجمان آن‌ها نه تنها بر مقوله مورد ترجمه، و موضوع و محتوای اثر احاطه کامل ندارند، بلکه با زبان

۱. نگاه نو؛ شماره ۱۰۱؛ بهار ۱۳۹۳؛ ادبیات و تاریخ در امریکای لاتین در دوران معاصر، ریچارد جی. والتز؛

ترجمه‌ی محمود حمیدی، Richard J. Walter "Literature and History in Contemporary Latin America"، in Harold Bloom, editor, Carlos Fuentes' The Death of Artemio Cruz, Chelsea House: 2006, pp.

اصلی آن نیز آشنا نیستند و بدفهمی مترجم، به متن فارسی راه یافته و چه بسا بر آن مسلط شده است.^۱

در ادامه، با آوردن نمونه‌هایی از ترجمه‌های متون فلسفی، قصد داریم تا ضرورت اهمیت آشنایی مترجم با این شاخه از فرهنگ را روشن‌تر کنیم.

در بسیاری از موضوع‌ها و مفهومی‌ها، متنی که می‌گوید «خشم و غرور و حماقت» با متنی که می‌گوید «حماقت و خشم و غرور» تفاوتی ندارد، اما در یک متن فلسفی ممکن است واژه خشم در ابتدا، غرور در وسط، و حماقت در آخر آمده، بسیار مهم باشد و بنابراین نباید ترتیب آن‌ها را در ترجمه دستکاری کرد. در متنی داستانی شاید اینکه از «خشم» یا «عصبانیت» یکی از شخصیت‌های داستان سخن گفته شود، تفاوتی در معنا حاصل نشود، ولی در متنی فلسفی بسیار محتمل است که خشم با عصبانیت تفاوتی اساسی داشته باشند، بنابراین استفاده از یکی به جای دیگری مجاز نخواهد بود. در متنی عادی ممکن است برای آسان‌فهم کردن و روان‌خوان شدن ترجمه از دو واژه برای برگردان واژه‌ای استفاده کنیم، مثلاً بگوییم «خشم و عصبانیت» در حالی که در متن زبان اصلی تنها از واژه «خشم» استفاده شده است؛ ولی در متنی فلسفی ممکن است ترجمه یک واژه با دو واژه مفهوم را دستخوش دگرگونی اساسی کند. متون فلسفی‌ای که فیلسوفان برجسته نگاشته‌اند، مانند پازل‌های بسیار پیچیده‌اند که هر واژه با توجیه و دلیل خاصی در جای خود قرار گرفته است.

برای نشان دادن اهمیت مسئله، و فرارفتن از یک توصیف صرف، بهتر است از یک نمونه بهره ببریم.

مشهورترین اثر افلاطون را دو مترجم به زبان فارسی برگردانده‌اند: فواد روحانی^۲ و محمدحسن لطفی^۳. نخستین تفاوت، در همان نگاه نخست، در ترجمه عنوان این اثر به چشم می‌آید. فواد روحانی این اثر را جمهور و محمدحسن لطفی جمهوری ترجمه کرده است. به نظر می‌رسد که هر دو مترجم در ترجمه عنوان این اثر از معنای معمول در ترجمه‌های غربی استفاده کرده‌اند: در ترجمه‌های غربی به تبعیت از سیسرون این اثر را Republic^۴ ترجمه

۱. نگاه نو؛ شماره ۹۰؛ تابستان ۱۳۹۰؛ مقاله تاملی در باب ترجمه ی جمهوری افلاطون؛ رسول نمازی

۲. افلاطون، جمهور، ترجمه فواد روحانی (تهران: علمی _ فرهنگی، ۱۳۷۴) [یادداشت از رسول نمازی]

۳. افلاطون، جمهوری افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمدحسن لطفی، جلد دوم، (تهران: خوارزمی، ۱۳۸۰).

[یادداشت از رسول نمازی]

کرده‌اند؛ به عبارت دیگر ترجمه عنوان این اثر در غرب به تبعیت از واژه‌ای که سیسرون برگزیده این گونه ترجمه شده است. این واژه را می‌توان در فارسی «امر عمومی» یا «آنچه متعلق به مردم است» ترجمه کرد. اما آیا این ترجمه درستی است؟ چاره‌ای نیست، مگر مراجعه به خود افلاطون. عنوانی که افلاطون برای این اثر انتخاب کرده، پولیتیا^۱ (Πολιτεία) است. واژه پولیتیا مانند بسیاری دیگر از مفاهیم اصلی اندیشه سیاسی افلاطون از واژه پولیس^۲ (πόλις) برگرفته شد، پس باید در آغاز پولیس را بشناسیم.

پولیس که معنی واقعی آن شهر است، با تصور امروزی ما از شهر تفاوت ژرفی دارد. شهر افلاطون یک اجتماع سیاسی خودبسند است که مردم در آن به شیوه‌ای خاص زندگی، جنگ و صلح می‌کنند. پولیس بر خلاف اجتماعات کوچک‌تر (روستا، قبیله، خانواده) واحدی سیاسی است که همه بایسته‌های زندگی انسانی را در خود دارد. انسان در شهر می‌تواند توان بدنی و فکری خود را به طور کامل به‌کمال برساند.

اگر نگاهی به ترجمه‌های آثار ارسطو و افلاطون به زبان فارسی بیندازیم، متوجه بدفهمی‌های فراوانی در پیوند با این بنیادی‌ترین مفهوم فلسفه سیاسی یونان خواهیم شد. مترجمان فارسی، پولیس را گاهی جامعه، گاهی دولت، گاه کشور و گاه حکومت ترجمه کرده‌اند. حتی آن‌هایی هم که قصد داشته‌اند دقیق‌تر باشند و از واژه‌های تخصصی استفاده کنند، اشتباهی بزرگ مرتکب شده و پولیس را دولت - شهر ترجمه کرده‌اند.

لئو اشتراوس درباره افرادی که مفهوم پولیس را در اندیشه ارسطو این گونه ترجمه می‌کنند می‌گوید:

«دولت - شهر» قرار است نوعی خاص از حکومت باشد؛ اما این مفهوم راحتی نمی‌تواند به وسیله زبان ارسطو بیان کرد. افزون بر این، هنگامی که امروز ما از «حکومت» سخن می‌گوییم، به تفکیک «حکومت» از «جامعه» نظر داریم؛ این در حالی است که «شهر» هم شامل «حکومت» است و هم «جامعه». اگر دقیق‌تر بگوییم «شهر» پیش از به وجود آمدن تفکیک میان حکومت و جامعه وجود داشته‌است و بنابراین ما نمی‌توانیم آن را با ترکیب «حکومت» و «جامعه» بسازیم. نزدیک‌ترین معادل «شهر» در زبان انگلیسی «کشور» است؛ می‌توان گفت «چه اشتباه کند و چه نه، این کشور من است»، اما نمی‌توان گفت «چه اشتباه کند و چه نه، این

1. Πολιτεία

2. πόλις

جامعه من است» یا «چه اشتباه کند و چه نه، این حکومت من است». می‌توان واژه «شهر» را به‌عنوان برابر «میهن»^۱ نیز استفاده کرد،^۲ اما نباید چشم‌ها را بر روی تفاوتی که میان «شهر» و «کشور» وجود دارد بست.

ترجمه ادبی و درک مترجم از ادبیات

یکی دیگر از ارکان تشکیل دهنده «فرهنگ»، «ادبیات» است. مترجم باید در زمینه ادبیات هم به دانش و آگاهی قابل قبولی برسد. همانند مواردی که به آن‌ها اشاره می‌کنیم، ترجمه ادبی - در تاریخ ادبیات معاصر ایران - همواره یکی از قالب‌های اصلی تولید ادبی بوده است. بنابراین، مترجمی که در این زمینه از فرهنگ فعالیت می‌کند، باید شناخت و درک کافی از حداقل‌های این زمینه دشوار داشته‌باشد.

مهمترین وظیفه مترجم این است که زبانی در خور متن پیدا کند و این زبان باید چنان باشد که هم حق نویسنده را ادا کند و هم حق زبان فارسی را. در ترجمه ادبی این مسئله بسیار حساستر می‌شود، چون ادبیات کم و بیش مانند شعر در زبان آفریده می‌شود. در اینجا زبان تنها وسیله انتقال مضمون نیست، عرصه آفرینش هم هست. [...] ما نمی‌توانیم واژه‌های متروک دوهزار ساله را به این بهانه که متنی متعلق به ۲۵۰۰ سال پیش است در ترجمه بگنجانیم. [...] هنگام مطالعه متن اصلی، طرح کلی زبان ترجمه در ذهن مترجم شکل می‌گیرد. [...] امروز بخش بزرگی از ترجمه‌های ما از یک الگوی زبانی واحد پیروی می‌کنند که متأسفانه نه از حیث واژگان غنایی دارد و نه آفرینش و نوآوری چشمگیری در آن به کار رفته. من نمی‌دانم با این زبان چه طور می‌شود آثار بزرگی مثل دن کیشوت، جنگ و صلح، برادران کارامازوف، یا ایلیاد و اودیسه را ترجمه کرد.^۳

از طرفی، مترجمی که به‌سراغ ترجمه چنین متن‌هایی می‌رود باید به لحاظ پیشینه ادبی و زبانی حداقل‌هایی را داشته‌باشد.

۱. میهن (fatherland) یا به ترجمه تحت‌اللفظی «سرزمین پدران». [یادداشت از رسول نمازی]
۲. زنون، هیرون ۳-۵؛ افلاطون، کریتون 1c51، نوامیس 5d856. بیش از همه توجه کنید به بررسی مفهوم «میهن» توسط ارسطو. [یادداشت از اشتراوس است].
۳. نگاه نو؛ شماره ۹۰، تابستان ۱۳۹۰، مترجم باید به آفرینش برسد، علیرضا اکبری، گفتگو با عبد الله کوثری درباره‌ی ترجمه‌ی تراژدی‌ها

ترجمه ادبی کار خلاقانه‌ای است یعنی مترجم باید بتواند در زبان فارسی چیزی بیافریند که هم ارزش با خود متن باشد. این در مورد ترجمه رمان و هر گونه ادبی دیگری هم صادق است. [...] ما ادبیات را فقط برای مضمون آن نمی‌خوانیم و فقط از مضمون لذت نمی‌بریم. ما از زبان هم لذت می‌بریم و در شعر و ادبیات زبان و مضمون از هم جدا نیستند. پس مترجم موظف است، در انتقال مضمون، زبانی درخور آن بسازد. این هم در رمان صادق است، هم در تراژدی‌ها، و هم در شعر. [...] فراموش نکنیم که در ترجمه ادبی واژه‌ها و جملات را نظیر به نظیر ترجمه نمی‌کنیم. [...] مترجم در ترجمه ادبی باید به آفرینش برسد؛ این آفرینش حدی از آزادی در زبان را برای مترجم ضروری می‌کند.

[...] امروز خیلی از مترجمان هستند که تا یک کتاب از نویسنده سرشناسی به دستشان رسید ترجمه‌اش می‌کنند، بی آنکه حتی چیزی درباره خود این آدم و سایر آثار و تاریخ و فرهنگش خوانده باشند. اگر دقت کنید بعضی از این ترجمه‌ها مثلاً برای واقعه‌ای تاریخی یا شخصیتی تاریخی که در رمان آمده حتی دو سطر هم توضیح نمی‌دهند. هیچ ترجمه‌ای جدا از حدی از تحقیق نیست. البته این به معنای آن نیست که دانستن تاریخ تاثیر مستقیم بر ترجمه دارد، اما بی‌گمان آگاهی از تاریخ ما را در درک مطلب و نیز توضیح رویدادها و شخصیت‌ها کمک می‌کند. [...] برای شناخت بهتر ادبیات باید تاریخ را بخوانیم. [...] مترجم باید بسیار بخواند، هم برای انتخاب کتاب و هم برای آگاه‌شدن از زمینه تاریخی و فرهنگی کتابی که ترجمه می‌کند. [...] احساس بی‌نیازی کاذب بدجوری به ترجمه و کل ادبیات لطمه می‌زند.^۱

بررسی ترجمه یکی از آثار توماس مان

زبان هر کشور، سازنده بخش بزرگی از فرهنگ آن است. اشتباهات زبانی، به هر نوع و شکل که باشد، از مهم‌ترین و حساسیت‌برانگیزترین خطاهایی است که از یک مترجم می‌تواند سربرزند. درباره زبان و کاربرد آن، به‌عنوان نمونه می‌توان به ترجمه‌هایی پرداخت که کیفیت خوب و قابل قبولی ندارند. برای مثال در «تریستان و تونیو کروگر» اثر توماس مان و ترجمه محمود حدادی به مواردی برمی‌خوریم که به قرار زیر است:^۲

۱. همان.

۲. تریستان و تونیو کروگر، توماس مان/ محمود حدادی؛ نشر افق؛ چاپ اول، ۱۳۹۱

جمله‌های پر ابهام

اصل داستان، مانند بیشتر کارهای توماس مان، نثر ادبی سنگینی دارد، اما زبان آن روشن و شیواست، در حالی که در ترجمه، جمله‌های مبهم و ناروشن فراوان است. بوی ترجمه تحت اللفظی می‌دهد و مترجم برای روان کردن آن و نزدیک ساختن آن به سبک و سیاق زبان فارسی تلاش زیادی نکرده است، چند نمونه:

- زیرا هر باره می‌گفت و سرلوح خود هم قرارش داده بود که پی‌بردن صرف به خصوصیت‌های جان آدمی یقین که غم و افسردگی به دنبال می‌آورد اگر که لذت عبارات آراسته شاداب‌شان نکند. (ص. ۹۸)

- حتی میزانی هم از ابتلا به فقر و بی‌زاد و برگی انسانی. چراکه احساس سالم وقوی، بحث درش نیست که ذوق و سلیقه ندارد. کار هنرمند تمام است همین که انسان می‌شود و احساساتی. (ص. ۱۰۲)

- یک بانکدار در این میان پا به سن گذاشته‌ای را می‌شناسم. (ص. ۱۰۶)
در اصل رمان به سادگی آمده است: من یک بانکدار سالمند را می‌شناسم.
- آن هم به دلایلی که مولای درزشان نمی‌رود. (ص. ۱۰۷)
توماس مان به سادگی نوشته است: به دلایل مستند / موثق.

ترجمه نادرست زبان گفتاری

- در ترجمه در برابر عبارت «Zigarette Nehmen Sie eine neue»^۱ آمده است: «یک سیگار نو هم بردارید.» (ص. ۱۰۸) که منظور گوینده برداشتن یک سیگار نو یا تازه نیست، بلکه برداشتن سیگاری دیگر یا سیگار دوم است.

- در کتاب آمده است: «یکبارہ رخ داد که هانس و اینگه از تالار گذشتند» (ص. ۱۳۹)
که ترجمه لفظ به لفظ و متاسفانه نارسای عبارت آلمانی است.
"Da geschah dies auf einmal"^۲

می‌توان به سادگی گفت: «ناگهان هانس و اینگه از تالار گذشتند...»
- موردی دیگر: با همه آنکه نیم‌ساعتی از شروع جشن نمی‌گذشت... (ص. ۱۴۱)
در ترجمه این جمله:

۱. Nehmen Sie eine neue Zigarette: یک سیگار دیگر بردارید.

۲. Da geschah dies auf einmal: ناگهان هانس و اینگه از تالار گذشتند.

"Obgleich es kaum seit einer halben Stunde eröffnet war"^۱

خیلی ساده می‌توان نوشت: «با این که از شروع جشن تنها نیم‌ساعت گذشته بود.» این ترجمه دقیق عبارت آلمانی نیست، اما در عوض روح آن را بازگو می‌کند و فارسی‌تر است.

کمبود واژگان

ترجمه جا به جا به قول معروف واژه «کم» می‌آورد، آن هم در برگردان اثری از توماس مان، که دم به دم از گنجینه‌ای بیکران، واژه‌های آشنا و ناآشنا بیرون می‌کشد. مترجم به برخی واژه‌ها عنایتی خاص دارد، تنها برای نمونه نگاه کنیم به کلمه «محض» که در فارسی امروز هم زیاد مصرف ندارد، اما در داستانی کم حجم بارها تکرار شده است:

- محض گذران نامتعارف او سخت تویخش می‌کند (ص. ۱۲۱)
- محض گذران نامتعارفی که داشت (ص. ۱۲۲)
- تاجر ماهی محض هواگرفتنی بیشتر از دماغ راستش نفیر می‌کشید (ص. ۱۳۹)
- نه محض این یا آن ویژگی و یا شباهت لباس‌هاشان، بلکه محض یکسانی نژاد و سنخ این دو (ص. ۱۴۳)
- محض گلو تازه کردن (ص. ۱۴۴)

در باره جمله اخیر، امروز در فارسی خیلی ساده می‌گوییم: تا گلوبی تازه کنند...

جمله‌های مبهم

در کتاب جمله‌های ناروشن و غیر دقیق تا مرز ابهام مطلق، فراوان است؛ تنها چند نمونه:

- کار من فیصله یافت... (ص. ۱۲۵)
- شمایل او را از زمان‌های گذشته می‌شناخت... (ص. ۱۲۵) باید گفت: قیافه او را از قدیم می‌شناخت. شمایل چیز دیگری است و به تکیه و کلیسا تعلق دارد!

تکرار در ماضی بعید

- نمونه: اتاق خود او بوده بود. (ص. ۱۲۴)

۱. Obgleich es kaum seit einer halben Stunde eröffnet war: باینکه از شروع جشن تنها نیم ساعت گذشته بود.

بی‌دقتی یا کج سلیقگی در صرف افعال مرکب

- کاغذها را بر هره سینه کش دیوار پهن کرد و رو به خواندنشان آورد... (ص. ۱۲۸)
- یک جانب دیگر، جانب نه کمتر دلنشین داستان هم طبیعی است که اکراه، بی‌علاقگی، و یک دلزدگی طنزآمیز در قبال هر آن حقیقت است. (ص. ۱۰۹)
- و یا این جمله: «کدام صحنه فلاکت‌بارتر از صحنه زندگی در آن وقتی است که هوس می‌کند دستی هم در هنر بیازماید؟» (ص. ۱۱۳)^۱

ترجمه فارسی اثر نویسنده‌ای اسپانیایی زبان از نسخه انگلیسی

در اینجا به بررسی ترجمه فارسی نه چندان رضایت بخش جاهد جهانشاهی و اصل انگلیسی^۲ آن اکتفا می‌کنیم. در مواردی هم برگردان درست را از عبدالله کوثری^۳ آورده‌ایم. به این نمونه‌ها توجه بفرمایید:^۴

- «میگوئل آنخل بائز دیاز، با کشیدن ترمزدستی او را به آرامش دعوت کرد...» (ص. ۱۱۳)
- "Miguel Angel Báez Díaz reassured him, his hands clutching the wheel." (p. 73)

جهانشاهی *clutching* را «کشیدن» و *wheel* را «ترمز دستی» ترجمه کرده‌است.

هر دو غلط است. در یک صفحه بعد نیز این خطارا تکرار کرده:

«دست مرد چاق روی ترمزدستی بود...» (ص. ۱۱۴)

"The fat man holding the wheel" (p. 73)

اما مترجم در صفحه ۲۷۷ «*eelclutched the wh*» را «فرمان را در دست می‌فشرد» ترجمه کرده، و خود مترجم، ناشر، ویراستار احتمالی، حروف‌نگار، نمونه‌خوان، و... متوجه نشده‌اند که پیش از این، *wheel* را «ترمز دستی» ترجمه کرده.

• «... کارخانه چوب بری دردست تعمیر خانواده تروخیلورا [...] می‌گرداند» (صص.

۱۲۴-۱۲۵)

۱. علی امینی نجفی؛ توماس مان در مرز میان ابهام و آشفتگی؛ انتقاد کتاب نگاه نو؛ شماره ۱۵
۲. موارد نمونه با ترجمه انگلیسی کتاب مطابقت داده شده *THE FEAST OF THE GOAT, (La fiesta del chivo)*

۳. سور بز؛ ماریو بارگاس یوسا؛ عبدالله کوثری؛ نشر علم

۴. نگاه نو؛ شماره ۹۰؛ تابستان ۱۳۹۰؛ انتقاد کتاب نگاه نو؛ شماره ۵؛ متاب؛ علی میرزایی

"The Trujillo family's sawmills in Restauración." (p. 80)

جهانشاهی Restauración را که نام شهری است، «در دست تعمیر» ترجمه کرده! او، دست کم، به R بزرگ هم عنایتی نفرموده.

● «باید به مورفی گرینگو کوچک خبر دهم...» (ص. ۱۲۸)

"I'll have to tell that gringo all about it..." (p. 83)

نمی‌دانم مترجم «مورفی گرینگو کوچک» را از کجا آورده! زیرا گرینگو در فرهنگ و زبان آمریکای لاتین همان «آمریکایی» (البته با حالتی تحقیرآمیز) است.

● «آنتونیو سیگار دیگری روشن کرد و کشید و از شدت عصبانیت چوب سیگار را گازمی گرفت. (ص. ۱۴۱)

"Antonio lit another cigarette and smoked, biting down on the tip to relieve his tension" (p. 83)

ترجمه درست برای tip، ته سیگار است. فیلترسیگار هم می‌شود ترجمه کرد. «چوب سیگار» در برابر tip نادرست است.

● «اگر پدر حرف‌های شما را می‌شنید، در گوش‌هایش مثل موسیقی طنین می‌انداخت.» (ص. ۱۴۳)

"If my father can understand you, he must be happy to hear you say that." (p. 94)

باز هم روشن نیست که «در گوش‌هایش مثل موسیقی طنین می‌انداخت» را مترجم از کجا آورده است! ترجمه جمله هم درست نیست.

● «وسیله‌ای که معادل بیماری است.» (ص. ۱۹۲)

"A cure equal to the disease." (p. 128)

cure «وسیله» نیست! به فارسی می‌شود درمان و مداوا عبارت equal to the disease می‌شود در خور مرض و یا متناسب با بیماری.

● «آنتونیو ایمبرت درازکش روی کمر، بی‌آن که بچرخد جواب داد...» (ص. ۱۹۳)

"Learning against the steering wheel, Antonio Imbert replied, not turning around..." (p. 129)

مترجم که wheel (در اینجا steering wheel) را پیشتر «ترمزدستی» ترجمه کرده بود، این بار «کمر» ترجمه کرده است!

● «آنتونیو دلامازا از کوره در رفت - "تونی، به‌همین خیال باش که تسلیم می‌شود. " او از کاخ در دست تعمیر رئیس می‌آمد...» (ص. ۲۰۵)

"Not resigned, Tony, Antonio de la maza objected. He had come from Restauración..." (p. 137)

مترجم i Restauración را «کاخ در دست تعمیر» ترجمه کرده، در حالی که پیش از این (در صفحه ی ۱۲۳) آن را «در دست تعمیر» ترجمه کرده بود. ónRestauraci نام شهری است در شمال غربی جمهوری دومینیکن، نزدیک مزر هائیتی، در استان داخابون. در اینجا هم جهانشاهی به R بزرگ توجه نکرده، ضمن این که Restauración را با restoratio انگلیسی اشتباه گرفته است. با همه اینها، روشن نیست که مترجم چرا Restauración را به «کاخ در دست تعمیر رئیس».

● «به نظر من نه تنها شرایط تعادل خویش را بازیافت، بلکه بر دشواریها هم افزوده شد.» (ص. ۲۳۳)

"That doesn't seem exenuating to me. It's more like an aggravating circumstance." (p. 156)

ترجمه این جمله را از عبدالله کوثری نقل می‌کنم: «اما از نظر من این جرمش را کمتر نمی‌کند. برعکس، آن را تشدید هم میکند.» (ص. ۲۴۹)

بینید تفاوت از کجاست تا به کجا!

● «چرا در مورد مطالبی حرف‌بزنیم که سی و پنج سال از آنها سپری شده‌است.» (ص. ۲۳۴)

"Why talk about things that happened thirty years ago?" (p.157)

عدد هم اشتباه نقل می‌شود! سی سال شده است، سی و پنج سال! حداقل در موارد زیر هم عدد به اشتباه نقل شده: در صفحات ۲۷۱ و ۲۷۳ و ۳۳۰، «۲۵ ژانویه» غلط و ۲۴ ژانویه درست است.

● «تو قندیل یخ هستی. مثل یک زن دومینیکایی نیستی. من بیشتر مثل مردهای دومینیکایی هستم.» (ص. ۲۳۷)

"You are an iceberg. You really don't seem Dominican. I'm more Dominican than you are." (p. 159)

iceberg یعنی کوه یخ نه «قندیل یخ». این ترجمه نادرست در صفحات ۲۳۸ و ۲۳۹ هم تکرار شده. دیگر اینکه، در سراسر کتاب، به جای دومینیکنی (اهل دومینیکن)، دومینیکایی بکار

برده که یعنی اهل دومینیکا! در حالی که دومینیکن با دومینیکا فرق دارد. دومینیکا (پایتخت: روسو) کشور بسیار کوچکی است بصورت تک جزیره در دریای کارائیب، با حدود ۷۲ هزار نفر جمعیت، ولی سور بز یا جشن بز نر از جمهوری دومینیکن (پایتخت: سانتا دومینگو) می‌گوید و از رافائل تروخیو که از ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۱ بر آن حکم‌راند. دومینیکن بیش از ۱۰ میلیون نفر جمعیت دارد.

و باز هم روشن نیست که جهانشاهی چرا جمله دوم را «من بیشتر مثل مردهای دمینیکایی هستم» ترجمه کرده. ترجمه درست هر دو جمله از کوثری: «تو عین کوه یخی، اصلا دومینیکنی نیستی. من از تو دومینیکنی‌ترم.» (ص. ۲۵۴)

● «آن‌ها ده هزار نفر بودند.» (ص. ۲۴۳)

"There were tens of thousands..." (p. 164)

● «سالوادور خانواده مادری را دوست داشت.» (ص. ۲۶۹)

"Salvador loved the Sadhalá" (p. 180)

● «آمادیتو غیر از هفت تیر ۴۵، مسلسلی هم به همراه داشت...» (ص. ۲۷۷)

"Amadito, in addition to his. 45 pistol, was carrying an M-1 rifle..." (p. 186)

ترجمه درست از عبدالله کوثری:

«آمادیتو علاوه بر تپانچه کالیبر ۴۵ اش یک تفنگ ام-۱ هم داشت...» (ص. ۲۹۳)

متأسفانه معلوم نیست جهانشاهی چرا "M-1 rifle" را «مسلسل» ترجمه کرده!

● «... دسته‌ی سلاح اسمیت اند وسون ۳۸ را که مدت‌ها قبل از مغازه‌ی آهن‌فروشی یکی از دوستان در سانتیاگو خریده بود...» (ص. ۲۷۷)

"felt the butt of the Smith and Wesso 38, bought some time ago at a friend's hardware store in Santiag..." (p. 186)

hardware store به فارسی «آهن‌فروشی» نیست. یعنی مغازه‌ی فروش ساز و برگ نظامی. مغازه‌ی فروش تجهیزات نظامی. عجیب است که مترجم از خودش نپرسیده که اسلحه در مغازه آهن‌فروشی چه می‌کند!

● «در این لحظه سناتور مجبور بود به نقل قولی از روزنامه اورته‌گای فکر کند که...» (ص. ۳۱۵)

"Then the senator recalled the quotation from Ortega y Gasset That..." (p. 212)

مترجم در اینجا اشتباهی عجیب را مرتکب شده است. ایشان Gasset را روزنامه ترجمه کرده و ترجمه عجیب ارائه کرده: روزنامه ارته گای! و این اشتباه فاحش را در صفحات ۳۱۶، ۳۱۸ و ۳۱۹ هم تکرار کرده است. در حالی که Ortega Gasset (خوزه اورتگائی گاست) نام فیلسوف و متفکر اسپانیایی است که در سال ۱۸۸۳ به دنیا آمده و در سال ۱۹۵۵ درگذشته است.

● «لباس پوشیده و با مسلسل آماده ی شلیک و خشاب پایین رفت.» (ص. ۴۵۹)

"He finished dressing and went downstairs, carrying a loaded M-1 carbine"
(p. 314)

مترجم، در سراسر کتاب، تفنگ ام. ۱ را «مسلسل» ترجمه کرده. «مسلسل آماده شلیک و خشاب» هم بی معنی است.

semiautomatic M-1 را هم در صفحه ۳۴۹ «مسلسل نیمه اتوماتیک ام-۱» ترجمه کرده است، در حالی که carbine تفنگ است نه «مسلسل».

● پدر اورانیا معلول نشده بود، مفلوج شده بود. (در سراسر کتاب)

البته در انتشار این ترجمه، و ترجمه‌هایی از این دست، گناه ناشر هم کمتر از گناه مترجم نیست. به نظر می‌رسد که ترجمه، ویراستار هم نداشته است. تجربه نشان می‌دهد که هیچ‌کاری را بدون ویراستاری نباید به مرحله تولید فنی و هنری برد. روشن است که نوشته مترجمان تازه کار، بیش از مترجمان زبردست پرسابقه، نیاز به ویراستاری دارد.

ضبط درست Trojillo تروخیو است (تلفظ اسپانیایی) نه تروخیللو، و میان معلول و مفلوج فرق می‌گذاشتند.

نمونه‌ای از ترجمه موفق

از سوی دیگر، کم نیستند مترجمان برجسته‌ای که با شناخت خوبشان از زبان، فرهنگ و همچنین آداب ترجمه؛ آثار جاودانه‌ای بر جای می‌گذارند. نگاهی داشته باشیم به بخش کوتاهی از ترجمه ثمین باغچه‌بان، نمونه‌ای که در آن دقت و وسواس کار در ترجمه، تابدان جا می‌رود که باغچه‌بان ترجمه را تا پنج بار از سر بگیرد و هر بار زبانی منقح‌تر ارائه کند و در گذار این تغییرها و دگرگونی‌ها، انسانی مشتاق حقیقت خود را مصرف کرده است. وقتی ما از ثمین باغچه‌بان می‌خوانیم:

«و ما که به‌هنگام تاختن دشمن بر دیارهای شما، «عرب-زنگی» وار جنگ آوردیم و نام‌آورترین پهلوانان را بر زمین کوفتیم... که گیسوان زربفت ما بر زمین می‌سایید.»

این محصول رضایت لحظه‌های درازی است که در میان این جمله‌ها سپری شده‌اند:

۱. و ما هنگامی که سپاه دشمن بر خاک‌های شما می‌تاخت چون «عرب - زنگی» جنگیدیم و پشت نامدارترین پهلوانان را بر زمین آوردیم... که گیسوان زرین ما قوزک پای ما را می‌کوبد (نسخه اول مدادی)

۲. و ما که به‌هنگام تاختن دشمن بر خاک‌های شما چون «عرب - زنگی» مصاف دادیم و نامدارترین پهلوانان را به زانو درآوردیم... که مشکین کمند گیسوان ما بوسه بر ساق سیمین ما می‌زند (نسخه دوم پاک‌نویس دستی)

۳. و ما که به‌هنگام تاختن دشمن بر دیارهای شما، «عرب - زنگی» وار جنگیدیم و نامدارترین پهلوانان را بر زمین کوفتیم... که گیسوان زربفت ما بوسه بر زمین می‌زند (نسخه سوم ماشین شده)

۴. و ما که به‌هنگام تاختن دشمن بر دیارهای شما، «عرب - زنگی» وار جنگ آوردیم و نام آورترین پهلوانان را بر زمین کوفتیم... که گیسوان زربفت ما تا زمین می‌یازد (نسخه چهارم ماشین شده)

چنین وسواسی، شاید مترجم بی‌حوصله‌ای را تا آستانه ستوه پیش ببرد. اما با عشق دیرینی که مترجم ناظم حکمت به‌کار و به شعر شاعر بزرگ ترک می‌ورزد و انس شانزده ساله‌ای که با محیط زبانی شاعر دارد، بی‌جهت نیست اگر ترجمه‌ای اصیل، امین و قادر در پیش رو داشته باشم، تا پس از عبور از میان تصاویر صحنه‌ها و گفتگوها، همچنان در هوای شعر ناظم بمانم و زمزمه کنم:

بگذار انگشت‌هایم رویت را از بر کنند.^۱

در تاریخ ترجمه و بازآفرینی ادبی کم نیستند مترجمان فرهنگ آشنایی که ترجمه‌هایی اصیل، امین وفادار به متن پیش روی ما گذاشتند. بزرگانی چون سعید نفیسی، مهدی سحابی، علی‌اصغر حداد، عبدالله کوثری، محمد قاضی، داریوش آشوری، خشایار دیهیمی، سروش حبیبی، ابوالحسن نجفی، نجف دریابندری، علی رامین، عزت‌الله فولادوند، فریدون فریاد، بهمن فرزانه، ثمین باغچه‌بان... و ده‌ها مترجم بزرگ و نام‌آشنای دیگر که ترجمه‌هایشان همچون اثری اصیل در زبان فارسی می‌درخشد و موجب غنای ادبی زبانمان گشته است. آثاری

۱. فرهاد، شیرین، مهمنه بانو و آب سرچشمه کوه بیستون؛ ناظم حکمت؛ ترجمه ثمین باغچه‌بان؛ نشر چشمه، انتشارات نگاه؛ تابستان ۱۳۷۳ صص. ۱۱ و ۱۲

که هریک برای مترجمان جوان و جویای علم ترجمه، همچون دانشگاهی عظیم و راهنمایی پربار می‌ماند.

نتیجه‌گیری

در نتیجه اما به این مهم می‌رسیم که در ترجمه خوب مترجم باید غایب باشد. جا دارد در این زمینه یادی از احمد شاملو و ترجمه لورکای او کنیم که آن لورکا، همان لورکای اسپانیایی که با زبان اسپانیایی می‌خوانیم و می‌شناسیم نیست و احمد شاملواست که در کلمه‌به‌کلمه آن حضور دارد و از زبان لورکا می‌سراید.

در تمامی مواردی که بررسی شد، گوشه‌ای از فرهنگ به مفهوم مطرح شده آن در این مقاله حضور داشت و همانطور که با هم دیدیم، ضرورت آشنایی مترجم با فرهنگ مبدا و مقصد تا بدانجا رسید که بدون آن، مترجمان فجایی را به بار آوردند که پیامدهای آن به بی‌میلی مخاطب کتاب‌خوان از مطالعه می‌انجامد که این موضوع خود بررسی در مقاله‌ای دیگر و مفصل‌تری را می‌طلبد.

زنده یاد مهدی سجابی تعریف استادانه‌ای از شروط یک ترجمه خوب داشت: یک ترجمه خوب چند شرط دارد. شرط اولش وفاداری به نویسنده است. شرط‌های دیگر مثل لحن را شاید بشود کاری کرد اما این شرط لایتغیر است. شرط بعدی شناخت عمیق و دقیق زبان مبدا و مقصد است. یعنی شما باید یک متن دقیق فرانسه را به یک متن دقیق فارسی تبدیل کنید و چون اصل اساسی وفاداری به نویسنده را پذیرفته اید باید کتاب نسبت به سه چیز یعنی نویسنده، زبان اصلی و زبان مقصد وفادار باشد. شاید شما بتوانید یک جاهایی یک کمی به خواننده نزدیک‌تر شوید. مثل دادن توضیحاتی که کار خواننده را آسان تر می‌کند. اما اگر آن سه شرط نباشد کار ترجمه لنگ است. اگر زبان فارسی‌تان بد باشد کتاب را فنا کرده‌اید. اگر زبان مبدا شما بد باشد شما اصلاً متن را نمی‌فهمید.

[و اما] می‌رسیم به چهارمین شرط ترجمه خوب که شاید به اندازه اصل اول اهمیت داشته باشد و آن غیاب و غیبت مترجم است. در یک ترجمه خوب اصلاً مترجم نباید دیده شود. کار یک مترجم خوب شبیه چشم بندی است. یعنی اصلاً نباید مترجم را ببینیم. اجازه بدهید باز به کارهای شاملو اشاره کنم. می‌توانم بگویم که ما در ترجمه‌های شاملو کلمه به کلمه احمد شاملو، شاعر بزرگ را می‌بینیم اما نویسنده یا حضور ندارد یا اگر حضور دارد زیر قبای احمد شاملوست.

منابع

- دانشنامه دانش‌گستر؛ جلد‌های ۵ و ۱۱
- فرهنگ بزرگ سخن؛ به سرپرستی دکتر حسن انوری؛ انتشارات سخن؛ جلد‌های ۳ و ۶
- مهدی سبحانی، ترجمه مرگ آرتمیو کروز، تهران، نگاه، ۱۳۸۳
- بهمن فرزانه، ترجمه صد سال تنهایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶
- فواد روحانی، ترجمه جمهور، افلاطون، (تهران: علمی _ فرهنگی، ۱۳۷۴)
- محمدحسن لطفی، ترجمه کتاب جمهوری افلاطون، مجموعه آثار افلاطون، جلد دوم، (تهران: خوارزمی، ۱۳۸۰)
- زینب یونسی، ترجمه استالین خوب؛ نوشته ی ویکتور یارافیف؛ انتشارات نیلوفر؛ ۱۳۸۸
- تریستان وتونیو کروگر، توماس مان/ محمود حدادی؛ نشر افق؛ چاپ اول، ۱۳۹۱
- جاهد جهانشاهی، ترجمه کتاب جشن بز نر؛ نوشته ی ماریو بارگاس یوسا؛ نشر قطره، ۱۳۸۱
- عبد الله کوثری؛ ترجمه سور بز؛ نوشته ماریو بارگاس یوسا؛ نشر علم
- کاوه دهگان، ترجمه کتاب ظهور و سقوط رایش سوم (دو جلد)؛ نشر آمه، ۱۳۸۹
- سرگی یسنین/ حمیدرضا ترجمه کتاب در مایه های ایرانی؛ آتش برآب؛ انتشارات هرمس، ۱۳۸۸
- ثمین باغچه بان، ترجمه ی فرهاد، شیرین، مهمنه بانو و آب سرچشمه کوه بیستون؛ ناظم حکمت؛ نشر چشمه، انتشارات نگاه؛ تابستان ۱۳۷۳
- سیروس علی نژاد؛ گفت وگو با مترجمان؛ موسسه انتشارات آگاه؛ چاپ یکم؛ پاییز ۱۳۸۸
- نگاه نو؛ شماره های ۸۹، ۹۰، ۱۰۱
- نگاه نو؛ شماره های ۴، ۵، ۱۵

